تعصب نسبت به قانون اساسی؟

ادامه از صفحه اول

زمام امور را در دست دارند. دو دهه است به مردم امکان انتخاب آزاد نداده‌اند تا معلوم شود چه بخشی از مردم، در این «تعصب» با ایشان شریکند. در همه رای‌گیری‌های بیست سال اخیر، از جمله از انتخابات ۱۳۷۶ بدین سو، عرصه انتخاب مردم به همین چند صد نفر معتقدان به قانون اساسی جمهوری اسلامی محدود شده است. پس آنچه آقای بهزاد نبوی در بارهٔ وفاداری مردم به حکومت می‌گوید، ادعایی بیش نیست. ادعایی که همه استدلال‌های بعدی آقای نبوی بر آن استوار است، از جمله این استدلال که انقلابی دیگر در ایران قابل تصور نیست. در اینجا آقای نبوی آرزو را به جای واقعیت نهاده است. آرزوی آقای نبوی و شرکای ایشان در حکومت این است که انقلاب نشود. خود آقای نبوی اذعان می‌دارد به بهای نابودی خودش. حاضر است مردم را نسبت به کارآمدبودن اصلاحات امیدوار نگه دارد. آقای نبوی قبل از ارزیابی، دست به انتخاب زده است. او، این را، را انتخاب کرده است که نگذارد مردم به انقلاب روی آورند. بر اساس این انتخاب است که همه ارزیابی‌ها تنظیم می‌شوند و نه بر عکس.

در مبارزه اجتماعی، چنین روشی، اسلوب معمول همه کسانی است که می‌کوشند مردم را قانع کنند وضع موجود، تقدیر مسلم آنان است و از آن گریزی نیست. همه کسانی که از تحول بنیادین هراس دارند. مانند آقای نبوی هر آنچه در توان دارند به کار می‌بندند تا مردم را از اندیشیدن به چنین تحولی باز دارند. برخی از آنان مانند آقای نبوی، بدین منظور، راه دامن‌زدن به امیدهای کاذب را بر می‌گزینند. در سیاست کنونی ایران، این امید کاذب، پیشبرد اصلاحات در چارچوب قانون اساسی موجود است. خود آقای نبوی در همین مصاحبه گفته است «همان موقع (در مقطع دوم خرداد) هم گفتم که خاتمی ده، بیست درصد، امکان موفقیت بیشتر ندارد)». به عبارت دیگر، آقای نبوی مردم را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: انقلاب که منتفی است، اصلاحات هم که ده، بیست درصد بیشتر شانس موفقیت ندارد. پس به تعبیر عامیانه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه «آش کشک خالته، بخوری پاته. نخوری پاته». این حرف با حرف دیکتاتوری که به مردم می‌گوید چه بخواهید و چه نخواهید بر سر کار خواهم ماند، چه تفاوتی دارد؟

علیرغم همه تعصبی که آقای نبوی و امثال ایشان در دفاع از قانون اساسی به خرج داده‌اند، علیرغم آنکه آقای خاتمی هرگونه مطالبه تغییر قانون اساسی را «خیانت» نامید، بحث در بارهٔ ضرورت تغییر قانون اساسی، به مهم‌ترین بحث روز محافل سیاسی ایران تبدیل شده است. دیگر تنها اپوزیسیون در تبعید نیست که در بارهٔ تغییر قانون اساسی سخن می‌گوید. این خواست، محور مانیفست اکبر گنجی نیز هست. همین که آقای نبوی و بسیاری مانند او، در دفاع از قانون اساسی موجود با «تعصب» سخن می‌گویند، مصاحبه می‌کنند و قلم می‌فرسایند، نشان‌دهندهٔ حادبودن بحث در این بارهٔ است. چه آقای نبوی بخواهند و چه نخواهند، قانون اساسی جمهوری اسلامی دیر یا زود به تاریخ خواهد پیوست، و روسیاهی به کسانی خواهد ماند که تا آخرین لحظه کوشیدند بنای فرسود، ولایت فقیه را پابرجا نگه دارند.

«تعصب» آقای نبوی نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی، مایه تعجب نیست. به قول خودش، او در همه بیست و چهار سال اخیر، سرباز این نظام بوده است و بدان دلبستگی دارد. آقای نبوی در روزهایی که نوجوانان و جوانان را در زندان اوین صد صد و هزار هزار تیرباران می‌کردند، سخنگوی دولت بود. دور از انتظار نیست کسی که این آزمون را پشت سر دارد، کسی که می‌داند تحول بنیادین نظام سیاسی، با فراخواندن او به پاسخگویی بابت این کارنامه همراه خواهد بود. همه سرمایه سیاسی خود را بر برگ بازند؛ این نظام بگذارد.

آنچه مایه شگفتی است، چسبیدن بخشی از اپوزیسیون به توهماتی است که آقای نبوی بدان دامن می‌زند. هنوز هم در میان شخصیت‌ها و نیروهای اپوزیسیون، کسانی وجود دارند که اکبر گنجی از بابت طرح ضرورت جایگزینی قانون اساسی جمهوری اسلامی با یک قانون اساسی دمکراتیک، به باد انتقاد می‌گیرند. هنوز هم کسانی هستند که به دام حکام فعلی می‌افتند و میان «اصلاحات» و «انقلاب» دیوار چین می‌کشند و با آنکه می‌گویند در هدف نهایی، یعنی برقراری دمکراسی، با مدافعان تحول بنیادین اشتراک نظر دارند، حاضرند این اشتراک نظر را به پای «ارزیابی»های سستی، مانند «ارزیابی»های آقای نبوی قربانی کنند.

از جمله این جریان‌ها نشریه «راه توده» است. نشریه راه توده در شماره ۱۲۰ (مهرماه ۱۳۸۱) تقریبا همه صفحات خود را به انتقاد از مانیفست جمهوری‌خواهی اکبر گنجی اختصاص داده است و می‌نویسد: «مانیفست گنجی هم آن عناصر و استدلال‌هایی، که تا به امروز در تائید مشی و روش‌های چپ‌روانه و در عمل به سود بقای ارتجاعی‌ترین لایه‌های حکومتی ایران ارائه شده، را در بر دارد».

راه توده که خود اذعان دارد «سرنوشت جمهوری اسلامی واقعا به مساله روز تبدیل شده است»، باز هم می‌نویسد «امروز نیز هر کس جرات کند برکناری جمهوری اسلامی یا ولایت فقیه را ... مورد بحث قرار دهد و جنبه‌های نادرست و خطرناک این شعارها را ... گوشزد کند، یا جلسوس است یا خائن یا مشکوک». این، رسم ناپسندیده‌ای است که برای تخطئه نظرات دیگران، کاریکاتوری از آن را ترسیم کنیم، هیچ کس به صرف اینکه مخالف برکناری جمهوری اسلامی باشد، از سوی طرفداران تحول بنیادین در میان اعضای خانواده زندانی و ممانعت از انجام فرائض مذهبی».

اصلاحیه مادر، دو می‌گوید: «اعمال ذیل هر گاه به منظور اقرار و کسب اطلاع باشد شکنجه محسوب می‌گردد: هر گونه اذیت یا آزار بدنی. نگهداری زندانی به صورت انفرادی. بی‌خوابی. چشم‌بندزدن و بازجویی در شب. جلوگیری از هواخوری روزانه زندانی. ممانعت از ملاقات هفتگی یا تماس زندانی با خانواده‌اش».

ولی چرا مسکوت‌ماندن؟ آیا راه سومی یعنی طرح عملی و وسیع آن در جامعه و افشای مواضع شورای نگهبان در دفاع از شکنجه وجود ندارد؟ محسن آرمین می‌گوید دلیل مسکوت‌ماندن این طرح برای خارج‌نشدن آن از فلسفه وجودیش است.

نحو: تنظیم لایحه بیشتر به یک چانه‌زنی. آنهم از موضع پائین و با رعایت خطوط قرمز. شباهت داشت.

آز ادیخواهان ایرانی. «جاسوس و خائن و مشکوک» اعلام نمی‌شود. مگر طرفداران برکناری ولایت فقیه چند سال نیست که از اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر محافظه‌کاران دفاع می‌کنند؟

موضوع اصلی بحث، این نیست که برخی «چپ‌روها»، امثال نویسندهٔ راه توده، با «جاسوس و خائن و مشکوک» اعلام می‌کنند. موضوع اصلی بحث ما با راه توده، این است که راه توده در عین اینکه به این نتیجه رسیده است که سرنوشت جمهوری اسلامی واقعا به مساله روز تبدیل شده است، باز هم شعار برکناری ولایت فقیه را «خطرناک» می‌نامد.

یکی از انتقادهای راه توده به گنجی این است که بدون توجه به اساسی شده است. در عین حال، مقاله راه توده می‌نویسد: «آنجا که ایجاد تغییرات در قانون اساسی کنونی عنوان می‌شود. پیشنهادی که اگر با عنوان رفراندوم برای بازگشت به قانون اساسی اولیه نظام و لغو تغییرات سال ۶۸ آن عنوان می‌شد. تفاهمی اساسی می‌شد با آن داشت». یعنی توازن قوا، اجازه بازگشت به قانون اساسی سال ۵۸ را می‌دهد. اما نه فراتر از آن. دستگاه اندازه‌گیری توازن قوا نزد کیست؟ تا نزد راه توده.

باز اگر راه توده به شعار بازگشت به قانون اساسی ۵۸ و پذیرش ضرورت تغییر قانون اساسی موجود، وفادار می‌ماند. جای امیدواری بود. اما این شعار، در حد یک جمله معترضه باقی می‌ماند.

راه توده در ادامه مقاله می‌نویسد: «سرنوشت دو لایحه اصلاح قانون انتخابات و اختیارات رئیس جمهور به تدریج و روز به روز بیشتر، مسئله عمده و سرنوشت‌ساز کشور می‌شود... تفاوتی نمی‌کند کسانی که به هر شکل در برابر این لوایحه می‌ایستند چه استدلالی را مطرح می‌کنند». یعنی همان منطق قدیمی «تضاد اصلی». یعنی کسانی که می‌گویند محروم‌شدن مردم از رای‌دادن به دگر اندیشان در لایحه اصلاح قانون انتخابات، اقدامی غیردمکراتیک است. نیست که خواهان نظارت استصوابی شورای نگهبانند. در عمل در یک جبهه قرار گرفته‌اند. مرز بین جبهه مردم و دشمنان مردم را این بار نه حتی راه توده، که دولت خاتمی با طرح دو لایحه خود تعیین کرده است. عملکرد دولت خاتمی است که دستور کار اصلاحات را تعیین می‌کند. مابقی آز ادیخواهان، اجازه ندارند مستقل بیاندیشند و طرح‌های خود را برای خروج از بن‌بست سیاسی موجود ارائه دهند.

معلوم نیست اگر آقای خاتمی این دو لایحه را ارائه نمی‌کرد، تکلیف مردم چگونه تعیین می‌شد و مرز بین مردم و دشمنان آنان را چه کسی می‌کشید.

راه توده نیز مانند آقای نبوی نخست یک تصمیم گرفته است و سپس ارزیابی خود را از توازن قوا بر اساس این تصمیم استوار کرده است. تصمیم این است که اصلاح‌طلبان حکومتی و در راس آنان، آقای خاتمی، دستور کار جنبش تحول‌طلبی را تعیین کنند و همه محکوم باشند سیاست و شعارهای خود را با این رهبری و عقل کل، تنظیم نمایند. هر کس چنین نکند، در جبهه نیروهای ارتجاعی درون حکومت است.

جالب اینجاست که حتی نظرسنجی‌های منتشرشده، از سوی موسسات دولتی حاکی است نزدیک به نیمی از مردم، در مطالبات خود از چارچوب قانون اساسی موجود فراتر رفته‌اند. اما این نظرسنجی‌ها نیز باعث تجدید نظر مدافعان ماندن در چارچوب نظام فعلی در مواضع خود نشده است.

جای تاسف است که بخشی از اپوزیسیون، تسلیم منطق «هرکس با ما نیست برماست» اصلاح طلبان حکومتی شده، و هم از تعمت عقل و اندیشه مستقل محروم کرده، اند. و جای تاسف مضاعف است که این بخش از اپوزیسیون، کسانی را که چنین نمی‌کنند، به همراهی با دشمنان مردم متهم می‌کنند.

تدوام فشار اتحادیه اروپا بر جمهوری اسلامی

ادامه از صفحه اول

هشداردهنده است. در نگاه اول به نظر می‌رسد که وزرای خارجه اتحادیه اروپا با در نظرگرفتن این احتمال که شاید قطعنامه پیشنهادی بعدی به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نیز به سرنوشت پیش‌نویس قبلی دچار شود، تلاش در این زمینه را عبث دانسته و به پیشرفت‌هایی که در «دیالوگ حقوق بشر» با جمهوری اسلامی تاکنون داشته‌اند دل‌خوش کرده، مایل به ادامه آن هستند. اما واقعیت این است که در چهارچوب اتحادیه اروپا، کشورهایی چون ایتالیا، اسپانیا، اتریش و یونان به تناسب تضارب عواملی چون میزان قراردادهای متقابل و حجم مبادلات بازرگانی، منافع مشترک ژئواستراتژیک، میزان حضور ایرانیان تبعیدی و مهاجر، طرح مسائل ایران در رسانه‌های گروهی و فشار افکار عمومی ناشی از آن و میزان گرایش راست‌روانه هر کدام از آن دولت‌ها، می‌توانند چشم پوشی‌های کوچک یا بزرگی بر عدم رعایت حقوق بشر در ایران داشته باشند و از آنجا که در شورای اروپا تصمیمات باید بدون رأی مخالف ۵ کشور عضو به تصویب برسد، مواضع کنونی نمایندگان سیاسی ۴ کشور عضو به رغم مصوبه صریح و تقریباً به اتفاق آرای پارلمان اروپا، بسیار نگران‌کننده است.

فعالان سازمان‌های مدافع حقوق بشر به درستی تأکید می‌کنند که جمهوری اسلامی که از سال ۱۹۸۴ زیر نظارت نهادهای سازمان ملل بوده است، باید کماکان کنترل شود و چون سابق مأمور و بزهای برای رسیدگی به وضعیت حقوق بشر برای آن تعیین گردد. تجربه نشان داده است که در گذشته به رغم چنین نظارت نزدیکی، میزان نقض حقوق بشر در کشور ما کاهش چندانی نیافت و در چند سال اخیر و به ویژه در ماه‌ها و هفته‌های اخیر با افزایش تعداد اعدام‌های سیاسی و غیرسیاسی، اعدام در ملاءعام و وحشیگری‌هایی چون سنگسار، این میزان باشتابی فزاینده بالا رفته است. حال با کاهش عوامل بازدارنده، بیم آن می‌رود که بدون چنین نظارت‌هایی موارد نقض حقوق بشر افزایش بیشتری یابد.

یواکیمو مولر وزیر امور خارجه دانمارک که کشور نوبتی اتحادیه اروپا را تا پایان سال جاری میلادی به عهده دارد اظهار امیدواری کرده است که هیئت اعزامی از جانب اتحادیه اروپا که در ماه دسامبر عازم ایران خواهد شد، پیش‌رفت‌های تاکنون حاصل شده را پی بگیرد ولی وی ابراز نکرد که این پیشرفت‌های حاصل شده چه بوده است. گفته می‌شود که امکان گفتگویی با شرکت نمایندگان مجلس و دولت جمهوری اسلامی و نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشر و اتحادیه اروپا تدارک دیده شده است. اما آنچه تاکنون ناگفته مانده است میزان تأثیرپذیری حکومتیان طرف صحبت نمایندگان اتحادیه اروپا از ایده‌های عام حقوق بشری می‌باشد. این بخش از حکومتیان که از قضا عمدتا به بخش اصلاح‌طلب حکومت تعلق دارند از اینکه اروپا «گفتگوهای انتقادی» خود را به «گفتگوهای سازنده» تبدیل کرده است، اظهار وجد کردند و به درجات بار دیگر از «نسبیت فرهنگی» و «نسبیت حقوق بشر» دفاع نمودند. دور از تصور نیست که آنان در گفتگوها تصریح کرده باشند که در موارد نقض حقوق انسانی مستقیماً دست نداشته‌اند و این رقیبان اقتدارگرای آنان هستند که ناقض اصلی حقوق بشر بوده، علاوه بر عامه مردم کشور، عرصه را بر ایشان و دوستانشان نیز تنگ کرده‌اند.

در این شرایط امید بستن به گفتگوهایی در چهارچوب‌های ذکر شده ره به جایی نخواهد برد. پیشرفت‌های اندک حاصله در این گفتگوها تناسبی با میزان نقض حقوق بشر در کشور ما ندارد.

به عنوان اولین اقدام، حکومت جمهوری اسلامی باید هر چه زودتر به عهدنامه بین‌المللی امحای تبعیض زنان و عهدنامه بین‌المللی ضد شکنجه و مجازات‌های اهانت‌آمیز و غیرانسانی بپیوندد. این رژیم همچنین به عنوان یکی از امضاءکنندگان معاهده بین‌المللی حقوق کودک باید مفاد آن را رعایت کند و در اسرع وقت مجازات اعدام کودکان و نوجوانان کمتر از ۱۸ سال و اعدام در مورد جرائم عمومی را که به درجه جنحه تعلق دارند، لغو نماید.

انجام سریع و عاجل این اقدامات شاید بتواند راه‌گشای گفتگوهایی جدی پیرامون مسائل عام حقوق بشری چون لغو مجازات اعدام به طور کلی و مسائلی نظیر آن برای اتحادیه اروپا باشد.

اوضاع خطیر کنونی وظائف ایرانیان مهاجر و تبعیدی مقیم اروپا را افزون و پیچیده‌تر کرده است. وزن نیروهای راست در حکومت‌های ۱۵ کشور اروپایی در سال‌های اخیر افزایش یافته است. احزاب راست اروپایی به تجربه نشان داده‌اند که نسبت به نقض حقوق بشر به قدرگافی حساسیت نشان نمی‌دهند و در موارد خاص نیز چون محافل حاکمه ایالات متحده از هر دو حزب، از «اخلاق دوگانه» و سیاست یک بام و دو هوا پیروی می‌کنند. با این وجود این احزاب نیز تحت تأثیر افکار عمومی، فعالان حقوق بشر و جماعت ایرانیان مهاجر و تبعیدی در محدوده‌های خویش قرار می‌گیرند. بیانیه فراکسیون حزب دموکرات مسیحی آلمان در مجلس نورد راین وستفالن آخرین نمونه از چنین تأثیرپذیری‌ها می‌باشد. آنان در بیانیه خود پس از ذکر موارد نقض حقوق بشر در ماه‌های اخیر، اتخاذ موضع راسخانه مشترک اروپائیان در برابر نقض وحشیانه حقوق بشر در ایران را بسیار لازم و مهم دانسته‌اند. امید است که ایرانیان مقیم کشورهای اروپا در شرایط دشوار کنونی بتوانند بیش از پیش در روشنگری افکار عمومی مردم به طور اعم و محافل تأثیرگذار در سیاست این کشورها به طور اخص پیرامون موارد و میزان نقض حقوق بشر در ایران نقش داشته باشند.

از طرح منع شکنجه تا طرح قانونی‌کردن شکنجه

یک بار دیگر یکی از لوایح اصلاح‌طلبانه پیشنهادی مجلس شورای اسلامی توسط شورای نگهبان عودت داده شد. این لایحه پس از ایجاد اصلاحات جدیدی در آن توسط کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس در تاریخ دوشنبه ۲۹ مهر ۱۳۸۱ برای تصویب به مجلس ارائه شد.

هر چند این لایحه از ابتدا و قبل از انجام اصلاحات اخیر نیز تماما ضد شکنجه نبود و در مواردی خاص را، قانونی برای شکنجه را باز می‌گذاشت. ولی شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی تاب همین محدودیت را هم نداشت و لایحه را به مجلس بازگرداند.

در ادامه کار، نقش نهاد خودسانسوری و خودتطبیقی را در مجلس شورای اسلامی، کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس به عهده گرفت. و اینبار این دوندگی تا آنجا پیش می‌رود که این کمیسیون جواز قانونی‌کردن شکنجه را صادر می‌کند. آش آنقدر شور می‌شود که محسن آرمین، نائب رئیس اول کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، هم می‌گوید که چنانچه این طرح به سرانجام نرسد بهتر از این است که مجلس شکنجه را قانونی کند.

اصلاحیه چه می‌گوید؟

ماده یک این طرح می‌گوید: «اعمال ذیل از مصادیق شکنجه محسوب و مرتکب به موجب مواد آن قانون مجازات خواهد شد: انجام اقداماتی که عرفاً اعمال فشار روانی بر زندانی تلقی می‌شود، فحاشی و به کار بردن الفاظ و کلمات رکیک و تحقیر زندانی در حین بازجویی، استفاده از داروهای روانگردان، محروم‌کردن بیماران زندانی از دسترسی به خدمات درمانی ضروری، گرسنگی و یا تشنگی‌دادن به زندانی و نگهداری آنان در محل‌های با صداهای آزاردهنده، و ممانعت از دسترسی به نشریات و کتب مجاز کشور، فشار روانی به زندانی از طریق اعمال فشار به اعضای خانواده زندانی و ممانعت از انجام فرائض مذهبی».

اصلاحیه ماده دو می‌گوید: «فاطمه حقیقت‌جو نمایندهٔ مجلس در مصاحبه با هفته‌نامه چلچراغ می‌گوید: «محدودکردن رنگ پوشش از بزرگترین خطاهای نظام بوده است. از نظر من حجاب جوانان بد نیست. بخشی از حجاب مربوط به اصول ماست و اکثریت مردم ما مسلمان هستند، بخشی دیگر که شکل و رنگ آن باشد مربوط به خود اشخاص است که متاسفانه ما آمدیم این را هم حکومتی کردیم و این کار غلطی بود. در این بیست و چند سال به حوزه حجاب شکست خوردیم».

خانم حقیقت‌جو خوب درمی‌یابد که در حوزه حجاب شکست خورده است. ولی باز هم در تحلیل درمی‌ماند که علت چه بود. می‌گوید شاید بهتر بود که دیگر رنگ را محدود نمی‌کردیم. شاید بهتر بود مدل را به انتخاب زنان می‌گذاشتیم. آیا واقعا ایشان هنوز اصل مسئله را نفهمیده است؟ هنوز علت آن را که چرا میلیون‌ها زن در طی بیست و چند سال علیه این اجبار جنگیده‌اند را نمی‌داند؟ آیا ایشان نمی‌داند که واردشدن عناصر خصوصی‌ترین حریم انتخاب و آزادی فردی، نتیجه‌ای جز شکست ندارد؟ و چیزی که البته خیلی‌ها مانند این خانم به آن اعتراف نمی‌کنند و چیزی که هنوز به اتکای بسیجی و امر به معروف و زندان و شلاق تحمیل می‌کنند.

وقتی سخنان خانم حقیقت‌جو را با صحبت‌های امام جمعه اصفهان که می‌گوید احکام اسلام زوری است و آزادی در کار نیست. رعایت حجاب، ادای نماز و روزه و سایر احکام الزام‌آور و اجرای آن زوری است. در کنار هم قرار می‌دهم، متوجه می‌شویم که از نظر مضمونی تفاوتی ندارند. هر دوی آنان معتقدند که حجاب اجباری باید بماند ولی خانم حقیقت‌جو طرفدار آن است که دیگر زوری را نکنند و امام جمعه اصفهان لابد طرفدار چادر حجاب برتر است. ولی خانم حقیقت‌جو، به اصلاح‌طلبان حکومتی تعلق دارد و آن آقا نماینده، ولی فقیه است و به آن‌وری‌ها بستگی دارد. حرجی بر آن نمایند، ولی فقیه نیست که لابد شکست حجاب در موثر کارنکردن امر به معروف و نهی از منکر و ماهواره، خارجی و غیره می‌داند. ولی خانم حقیقت‌جو نیز باید توضیح دهد او که طرفدار حجاب اجباری است. و این اجبار را زنان برنمی‌تابند. برای اجرای آن از چه ابزاری استفاده می‌کند. اگر ایشان برای تحمیل این اجبار، اخراج از محل تحصیل و کار، تازیانه و شلاق و... را نمی‌پسندند، پس چه خواهد کرد.

ایشان گویا جزء نمایندگانی هستند که به گفته خود اصلاح‌طلبان تحولات فکری را پشت سر گذاشته‌اند ولی اگر در طی بیست و چهار سال به این نتیجه رسیده باشند که در انتخاب رنگ لباس برای افراد نباید دخالت می‌کردند، چند سال دیگر لازم است تا به این تحول برسند که در حوزه‌های خصوصی و آزادی‌های فردی آدم‌ها نباید دخالت کنند و به آن بایستی احترام گذارند.؟

بعد از بیست و چهار سال فقط رنگ؟